

بررسی ویژگیهای سبکی داستان «سرباز بی میکاسای پیاده معمولی» اثر احسان عبدی پور بر مبنای نظریه آمیختگی مفهومی فوکونیه و ترنر

علی فرخنده کلات، شهلا شریفی*، علی ایزانلو
گروه زبان‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

صص ۱۱۴، شماره پی در پی ۱۴۰۴ سال هجدهم، شماره هشتم، آبان، ۳۴۲-۳۲۱

<https://irandoi.ir/doi/10.iran.2002/bahareadab.2025.18.7961>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی
(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: این پژوهش با به‌کارگیری نظریه آمیختگی مفهومی فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲)، به تحلیل سبک‌شناسانه داستان «سرباز بی میکاسای پیاده معمولی» اثر احسان عبدی پور پرداخته است. هدف اصلی تحقیق، بررسی سازوکارهای شناختی خلق معانی چندلایه در این اثر ادبی از طریق تحلیل پنج گروه از عناصر زبانی شامل: نامگذاریهای مفهومی، ساختهای تثبیت‌شده، واژه‌های ارزشی وقضاوت‌محور، عبارات فضا‌ساز و فضاهای مفهومی متقارن بوده است.

روشها: در این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از نظریه آمیختگی مفهومی، عناصر زبانی داستان «سرباز بی میکاسای پیاده معمولی» بررسی شده است. داده‌ها با تحلیل محتوای کیفی و نظر متخصصان اعتبارسنجی شدند.

یافته‌ها: یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که نویسنده داستان مورد بررسی، با مهارت از آمیختگیهای مفهومی برای خلق شبکه‌ای پیچیده از معانی بهره برده است. نامگذاریهای انجام گرفته، با ترکیب حوزه‌های خانوادگی، قومیتی و اجتماعی، بازتابی از روابط قدرت در متن هستند. ساختهای تثبیت‌شده مانند ضرب‌المثل‌های دستکاری‌شده، هم کارکرد سنتی دارند و هم بیانگر تجربیات شخصی راوی می‌باشند. واژه‌های ارزشی وقضاوت‌محور با ایجاد تنش بین تصاویر آرمانی و واقعیت‌های انسانی، هم طنز ایجاد میکنند و هم نقد اجتماعی ارائه میدهند. عبارات فضا‌ساز به عنوان پلهای شناختی عمل کرده‌اند که حوزه‌های مختلف تجربه را به هم مرتبط می‌سازند. همچنین، فضاهای مفهومی متقارن با ایجاد تقابلهای آینه‌ای، ساختارهای نابرابر قدرت را به شیوه‌ای نمادین بازتابی کرده‌اند.

نتیجه‌گیری: این پژوهش نشان می‌دهد که نظریه آمیختگی مفهومی ابزار تحلیلی مناسبی برای مطالعات سبک‌شناسانه متون ادبی فارسی است و میتواند الگویی برای تحلیلهای آینده در این حوزه ارائه دهد. تلفیق دیدگاههای زبان‌شناسی شناختی با تحلیل ادبی، امکان درک عمیق‌تری از پیچیدگیهای متون ادبی را فراهم می‌سازد.

تاریخ دریافت: ۰۹ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ داوری: ۱۰ تیر ۱۴۰۴

تاریخ اصلاح: ۲۵ تیر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۰ شهریور ۱۴۰۴

کلمات کلیدی:

سبک‌شناسی شناختی، نظریه آمیختگی مفهومی، فضا‌سازهای ذهنی، نامگذاری مفهومی، داستان فارسی، رمان

* نویسنده مسئول:

sh-sharifi@um.ac.ir

۳۸۸۰۵۰۰۰ (۹۸ ۵۱) +



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Studying the stylistic characteristics of the story "The Soldier of the Common Infantry" by Ehsan Abdipour based on the theory of conceptual fusion of Fauconnier and Turner

A. Farkhunde Kalat, Sh. Sharifi*, A. Izanloo

Department of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 30 May 2025

Reviewed: 01 July 2025

Revised: 16 July 2025

Accepted: 01 September 2025

KEYWORDS

Cognitive Stylistics, Conceptual Blending Theory, Mental Space Builders, Conceptual Naming, Persian Story, Novel

*Corresponding Author

✉ sh-sharifi@um.ac.ir

☎ (+98 51) 38805000

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Employing Fauconnier and Turner's (2002) Conceptual Blending Theory, this research conducts a stylistic analysis of the story "The Foot Soldier Without a Mikasa" by Ehsan Abdipour. The primary objective was to investigate the cognitive mechanisms for creating multi-layered meanings in this literary work by analyzing five groups of linguistic elements: conceptual nomenclature, entrenched constructions, value-laden and judgmental terms, space-building expressions, and symmetrical conceptual spaces.

METHODOLOGY: This descriptive-analytical study, grounded in Conceptual Blending Theory, examined the linguistic elements of the story. Data were validated through qualitative content analysis and expert consultation.

FINDINGS: The author skillfully utilized conceptual blends to create a complex network of meanings. The employed nomenclature, by blending familial, ethnic, and social domains, reflects power relations within the text. Entrenched constructions, such as manipulated proverbs, serve both traditional functions and express the narrator's personal experiences. Value-laden and judgmental terms create tension between idealized images and human realities, generating both irony and social critique. Space-building expressions acted as cognitive bridges linking different domains of experience. Furthermore, symmetrical conceptual spaces, through mirroring oppositions, symbolically represented unequal power structures.

CONCLUSION: This study demonstrates that Conceptual Blending Theory is a potent analytical framework for stylistic studies of Persian literary texts and can provide a model for future analyses in this field. Integrating cognitive linguistic perspectives with literary analysis enables a deeper understanding of the complexities inherent in literary texts.

<https://irandoi.ir/iran.2002/bahareadab.2025.18.7961>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 36	 0	 0

مقدمه

سبک‌شناسی^۱ به عنوان شاخه‌ای میان‌رشته‌ای، فصل مشترک ادبیات و زبان‌شناسی به شمار میرود و همواره به عنوان پلی میان این دو رشته ایفای نقش کرده است (لیچ^۲ و شورت^۳، ۲۰۰۷). این حوزه با تمرکز بر چگونگی انتخاب و ترکیب عناصر زبانی در متون ادبی، به دنبال کشف رابطه بین فرم و محتواست (ویلز^۴، ۲۰۱۱). سیمپسون^۵ (۲۰۰۴) معتقد است سبک‌شناسی نه تنها به توصیف ویژگیهای زبانی متن میپردازد، بلکه به تفسیر تأثیرات شناختی این انتخابها بر مخاطب نیز توجه دارد. با این حال، تحلیلهای سبک‌شناسانه سنتی در سالهای اخیر با چالشهای جدی مواجه شده‌اند. به اعتقاد استاکول^۶ (۲۰۰۲)، این تحلیلهای غالباً به توصیف سطحی ویژگیهای زبانی بسنده میکنند و از تبیین عمیقتر سازوکارهای شناختی پشت این انتخابهای زبانی غافل میمانند.

در زبان فارسی نیز مطالعات سبک‌شناسانه غالباً با رکود و تکرار همراه بوده است (درپر، ۱۳۹۱ الف و ب) که یکی از مهمترین دلایل آن، انجام پژوهش در چارچوب رویکردهای سنتی و عدم توجه به رویکردهای علمی نوین میباشد. در رویکردهای سنتی واحد تحلیل سبک جمله است (درپر، ۱۳۹۰ الف) که امر موجب میشود به مواردی نویسنده و سازوکارهای شناختی مؤثر بر انتخابهای او کمتر توجه شود، حال آن که این موارد نیز نقش بسیاری در شکل‌گیری سبک دارند. مجموع این شرایط لزوم به‌کارگیری چارچوبهای نظری جدیدی را آشکار میسازد که بتوانند پلی بین تحلیل زبانی و فرایندهای شناختی ایجاد کنند.

یکی از نظریه‌هایی که میتواند به این هدف کمک کند، نظریه آمیختگی مفهومی^۷ است که توسط فوکونیه^۸ و ترنر^۹ (۲۰۰۲) توسعه یافته و رویکردی نوین در سبک‌شناسی محسوب میشود. این نظریه با معرفی مفاهیمی مانند «فضاهای ذهنی»^{۱۰} و «آمیختگی مفهومی»، سازوکارهای شناختی‌ای را که پشت خلاقیتهای زبانی وجود دارد شرح میدهد (دانسیگیر^{۱۱} و سوسیتسر^{۱۲}، ۲۰۱۴). قدرت این نظریه در توانایی آن برای توضیح پدیده‌های پیچیده‌ای است که در آن فضاهای مفهومی مختلف در یک فضای آمیخته^{۱۳} جدید فراقکن میشوند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲). نظریه آمیختگی مفهومی ادعا دارد که میتواند تمام پدیده‌های فکری انسان، از جمله فرایندهای زبانی و ادبی را تبیین کند (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲).

تحلیل سبک آثار گفتاری و نوشتاری نیز از این امر مستثنی نیست. بر همین اساس، در این مقاله تلاش میشود با بررسی ویژگیهای سبکی یک اثر داستانی با استفاده از نظریه آمیختگی مفهومی روشی نو برای تحلیلهای

^۱ -Stylistics

^۲ -Leech, G. N.

^۳ -Short, M. H.

^۴ -Wales, K.

^۵ -Simpson, P.

^۶ -Stockwell, P.

^۷ - Conceptual Blending

^۸ -Fauconnier, G.

^۹ -Turner, M.

^{۱۰} -Mental Spaces

^{۱۱} -Dancygier, B.

^{۱۲} -Sweetser, E.

^{۱۳} -Blended Space

سبک‌شناسانه معرفی شود. برای این منظور داستان «سرباز بی میکاسای پیاده معمولی» اثر احسان عبدی‌پور (۱۳۹۷) انتخاب شده است. چندلایگی معنایی و غنای استعاری این داستان، به ویژه در استفاده از نمادهایی مانند توپ میکاسا، شاه، قهرمان و غیره که هر کدام آمیختگیهای معنایی متعددی را خلق کرده‌اند، این داستان را تبدیل به نمونه‌ای آرمانی برای بررسیهای سبک‌شناسانه با استفاده از نظریه آمیختگی مفهومی کرده است. پرسشهای اصلی این پژوهش عبارتند از:

(۱) چگونه نظریه آمیختگی مفهومی میتواند ویژگیهای سبکی این داستان را تبیین کند؟

(۲) چه نوع آمیختگیهای مفهومی در این داستان قابل شناسایی هستند؟

(۳) این آمیختگیها چگونه به ایجاد معانی چندلایه در داستان کمک میکنند؟

این پژوهش سه هدف اصلی را پیگیری میکند: نخست، نشان دادن کارآمدی نظریه آمیختگی مفهومی در تحلیل متون ادبی فارسی؛ دوم، کشف سازوکارهای شناختی پشت خلاقیت زبانی نویسنده؛ و سوم، ارائه الگویی برای تحلیلهای سبک‌شناسانه مبتنی بر رویکردهای شناختی.

این مقاله میکوشد نشان دهد چگونه نویسنده با به کارگیری ماهرانه سازوکارهای زبانی و شناختی، روایتی چندلایه از واقعیتهای اجتماعی ارائه داده است.

پیشینه تحقیق

این پژوهش بر سه حوزه استوار است: سبک‌شناسی، نظریه آمیختگی مفهومی و تحلیل آثار احسان عبدی‌پور. در نتیجه، مرور پیشینه باید در هر سه زمینه، نمایی فشرده اما منسجم ارائه کند. در زمینه سبک‌شناسی، آثار کلاسیکی چون بهار (۱۳۳۰) و سپس شمیسا (۱۳۸۴) و فتوحی (۱۳۹۸) چارچوبی سنتی و تاریخی از سبک‌شناسی زبان فارسی عرضه کرده‌اند. در سطح جهانی، سمینو^۱ و کالپر^۲ (۲۰۰۲) با طرح سبک‌شناسی شناختی، پیوندی میان تحلیل زبانی، روانشناسی و زبان‌شناسی شناختی برقرار کردند. در ادامه، استاکول (۲۰۲۰) این رویکرد را به صورت نظاممند تدوین کرد و مفاهیمی همچون طرحواره‌ها، توجه و نقش خواننده را در خلق معنا برجسته ساخت. بروک^۳ (۲۰۲۲) نیز کاربردهای آموزشی سبک‌شناسی شناختی را نشان داد و امکان ارتقاء درک ادبی دانش‌آموزان از رهگذر این رویکرد را اثبات کرد.

در پژوهشهای فارسی، مشهور و فقیری (۱۳۹۵) با تکیه بر سبک‌شناسی شناختی، غزلیات حافظ را تحلیل کرده و غلبه فرایندهای انتزاعی و روابط ساده اسنادی را برجسته ساخته‌اند. سلیم‌زاده، شیبانی و گذشتی (۱۳۹۸) نیز با تمرکز بر داستان «مدیر مدرسه» اثر آل‌احمد، نشان داده‌اند که چگونه آگاهی پیشین خواننده و عناصر بافتی در شکل‌گیری چارچوبهای ذهنی مؤثرند.

در حوزه آمیختگی مفهومی، نخستین تلاشها در زبان فارسی به اردبیلی (۱۳۹۲) برمیگردد که قصه‌های عامیانه ایرانی را تحلیل کرده و خلاقیت‌های معنایی آنها را تبیین نموده است. در ادامه این مسیر، محمودی رودبند (۱۳۹۵) کاربرد این نظریه را در تبلیغات تلویزیونی نشان داد. قائمی، مسبوق و ذوالفقاری (۱۳۹۸) نیز با تمرکز بر سوره

^۱- Semino, E.

^۲ Culpeper, J.

^۳- Burke, M.

بقره، ظرفیت نظریه را در تبیین مفاهیم انتزاعی و اجتماعی قرآن آشکار کردند. پژوهش زنجابر و کریمی‌دوستان (۱۳۹۹) با استفاده از نشانه‌شناسی پیرس^۱، سوژه‌های تخیلی ادبیات کودک را طبقه‌بندی و گونه‌های متنوع آمیختگی (درون‌نشانه‌ای و بینا‌نشانه‌ای) را معرفی کردند.

در سطح بین‌المللی، لی^۲ و دای^۳ (۲۰۲۰) استعاره‌های چندوجهی تبلیغات چاپی را با اتکاء بر آمیختگی مفهومی بررسی کردند. ژائو^۴ و ژو^۵ (۲۰۲۱) نیز راهبردهای ترجمه استعاره را در متون چینی تحلیل نمودند. در ادامه، لی^۶ (۲۰۲۳) بر اشعار وانگ‌وی^۷ تمرکز کرد و نشان داد کنایه‌ها چگونه در شبکه‌های آمیختگی معناسازی میشوند. همچنین محمدسلیم^۸ و محمود^۹ (۲۰۲۳) مواردی از آمیختگی مفهومی را در گفتارهای مذهبی در دو زبان بررسی کرده‌اند و سوکارسی^{۱۰} و ارفیانی^{۱۱} (۲۰۲۴) به مطالعه این نظریه در تبلیغات هتلداری پرداخته‌اند. بر اساس بررسی نگارندگان این مقاله، درباره سبک‌شناسی آثار احسان عبدی‌پور پژوهش مستقلی انجام نشده است. از اینرو، تحقیق حاضر نه تنها خلأ موجود در ادبیات فارسی معاصر را پر میکند، بلکه از حیث روش‌شناسی نیز با اتکاء بر زبان‌شناسی شناختی و نظریه آمیختگی مفهومی، افق تازه‌ای در سبک‌شناسی داستانی می‌گشاید.

چارچوب نظری تحقیق

سبک‌شناسی به عنوان رویکردی تحلیلی در مطالعات ادبی، از منظر زبان‌شناسی شناختی رویکردی پویا و چندبعدی به متن ادبی ارائه میدهد. همانگونه که سیمپسون (۲۰۰۴:۳) تأکید دارد، سبک‌شناسی صرفاً به توصیف ویژگیهای زبانی بسنده نمیکند، بلکه به عنوان روشی تفسیری عمل میکنند که در آن زبان محور اصلی تحلیل است. این دیدگاه توسط جفریز^{۱۲} و مک‌ایننتایر^{۱۳} (۲۰۱۰:۱۵) بسط یافته است به طوری که این دو سبک‌شناسی را نظامی میدانند که قادر است رابطه پویای بین انتخابهای زبانی و تأثیرات شناختی آنها بر خواننده را تبیین کند. فردونگ^{۱۴} (۲۰۰۲) سه وظیفه اصلی برای این رشته برمی‌شمارد: که عبارت است از بررسی بیان زبانی متمایز، تبیین اهداف کاربرد این بیان زبانی و تحلیل تأثیرات شناختی این انتخابهای زبانی.

^۱- Peirce, C

^۲- Li, J.

^۳ Dai, G.

^۴ Zhuo, Y.

^۵ Zhu, M.

^۶- Lee, Y

^۷- wang wey

^۸- Muhammad Salih, H

^۹ Mahmood, A

^{۱۰} Sukarsih, N.N.,

^{۱۱} Erfiani, N.M.

^{۱۲}-Jeffries, L.

^{۱۳} McIntyre, D.

^{۱۴}-Verdonk, P.

این پژوهش با استفاده از این تعاریف بنیادین، به بررسی سبک داستان «سرباز بی‌میکاسای پیاده معمولی» می‌پردازد و این کار با بهره‌گیری از نظریه آمیختگی مفهومی انجام می‌شود.

نظریه آمیختگی مفهومی که توسط فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲) ارائه شده است، چارچوبی شناختی برای تحلیل فرایندهای معناسازی در زبان و ادبیات فراهم می‌آورد. این نظریه بر مبنای مفهوم «فضاهای ذهنی» بنا شده که به گفته فوکونیه (۱۹۹۷:۱۱) بسته‌های مفهومی‌ای هستند که به صورت پویا در فرایند درک تولید می‌شوند.

از دیگر مفاهیم اصلی در این نظریه، الگوی شبکه‌ای آمیختگی مفهومی است که شامل چهار عنصر اصلی است:

۱. فضای عام^۱: ساختار انتزاعی مشترک بین فضاهای درونداد (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲:۴۸)

۲. فضاهای درونداد^۲: فضاهای مبدأ برای آمیختگی (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲:۴۹)

۳. فضای آمیخته: محصول نهایی فرایند آمیختگی (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲:۵۱)

۴. نگاشتهای میان‌فضایی^۳: ارتباط بین عناصر فضاهای مختلف (فوکونیه و ترنر، ۲۰۰۲:۵۳)

مفهوم اساسی دیگر در نظریه آمیختگی مفهومی روابط حیاتی^۴ است. فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲:۸۹-۱۱۲) در فصل چهارم کتاب خود به تفصیل به بررسی "روابط حیاتی" می‌پردازند که شامل ۱۵ رابطه کلیدی از جمله رابطه هویت^۵، رابطه تغییر^۶، رابطه زمان^۷، رابطه علّیت^۸ و غیره می‌شود. این روابط پایه‌های شناختی فرایند آمیختگی را تشکیل می‌دهند.

مفهوم کلیدی دیگر در نظریه آمیختگی مفهومی «چارچوبهای سازمان‌دهنده» است. به گفته ترنر (۲۰۱۴) چارچوبهای سازمان‌دهنده طرحواره‌های ذهنی هستند که از تجربیات فرهنگی و فردی نشأت می‌گیرند. این چارچوبها نقش محوری در فرایند آمیختگی ایفا می‌کنند.

بر اساس طبقه‌بندی فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲)، شبکه‌های آمیختگی به چهار دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

۱. شبکه‌های ساده^۹: که دارای یک چارچوب سازمان‌دهنده است: مانند «علی پدر محمد است».

۲. شبکه‌های آینه‌ای^{۱۰}: که در آنها هر دو فضای درونداد در چارچوب سازمان‌دهنده اشتراک دارند مانند: خداداد عزیزی مارادونای آسیا است.

۳. شبکه‌های تکدامنه^{۱۱}: که یک چارچوب مسلط در فضای آمیخته دارد، مانند «عقاب آسیا»

۴. شبکه‌های دودامنه^{۱۲}: که در آنها دو چارچوب در فضای آمیخته تلفیق شده‌اند. مانند «معادله بی‌جواب دستمزد»

^۱- Generic Space

^۲ Input Spaces

^۳ Cross-space mappings

^۴ Vital Relations

^۵ Identity

^۶- Change

^۷ Time

^۸ Causation

^۹ organizing frame

^{۱۰}-Simplex networks

^{۱۱}-Mirror networks

^{۱۲}-Single-scope networks

^{۱۳}Double-scope networks

این چارچوب نظری، اساس تحلیل سبک‌شناسانه داستان مورد نظر را تشکیل می‌دهد و به ما امکان می‌دهد لایه‌های مختلف معنایی و زیبایی‌شناسی اثر را با دقت بررسی کنیم.

روش تحقیق:

رویکرد این تحقیق توصیفی-تحلیلی است و با تمرکز بر پنج گروه از عناصر زبانی شامل نامگذاریهای مفهومی، ساختهای تثبیت‌شده، واژه‌های ارزشی و قضاوت‌محور، عبارات فضاساز و فضاهای مفهومی متقارن انجام شده است. برای گردآوری داده‌ها، متن داستان «سرباز بی‌میکاسای پیاده معمولی» نوشته احسان عبدی پور به صورت کامل مطالعه شد. در این داستان راوی، خاطرات کودکی خود را در یک محله فقیرنشین در پایان جنگ ایران و عراق روایت می‌کند. ورود یک توپ فوتبال از برند «میکاسا» به زندگی او و دوستانش، نقطه عطفی در داستان ایجاد می‌کند؛ این توپ برای آنها نماد ثروت و آرزوهای دور از دسترس است. وقتی کودکان باغملای محله ثروتمند، از سهم کردن دیگران در بازی خودداری می‌کنند، راوی با دزدیدن توپ به یک «قهرمان» تبدیل می‌شود، اما این موقعیت موقت با ورود «سمیر»، سرباز فراری از جنگ، پیچیده می‌شود. داستان با تقابل نمادین میان دنیای کودکانه (توپ‌بازی) و واقعیت خشن جنگ (فرار سرباز) و همچنین شکاف طبقاتی (کودکان ثروتمند محله باغملای در مقابل کودکان فقیر شکری) پیش می‌رود. در نهایت، میکاسا که ابتدا نماد قدرت بود، به عاملی برای سقوط موقعیت اجتماعی راوی تبدیل می‌شود. نویسنده با تلفیق خاطرات کودکی و نگاه بزرگسالی، تصویری چندبعدی از جامعه دوره پس از جنگ ارائه می‌دهد.

پس از مطالعه کامل داستان، نمونه‌هایی که بیانگر کاربرد نظریه آمیختگی مفهومی بودند، به روش هدفمند انتخاب شدند. این نمونه‌ها سپس با استفاده از تحلیل محتوای کیفی و بر اساس اصول نظریه آمیختگی مفهومی، از جمله الگوی شبکه‌های آمیختگی (ساده، آینه‌ای، تکدامنه و دودامنه) فضاهای ذهنی، نگاشتهای متقابل، روابط حیاتی و فشرده‌سازی معنایی، مورد بررسی قرار گرفتند.

برای افزایش اعتبار پژوهش، نظرات متخصصان زبان‌شناسی شناختی و سبک‌شناسی در تأیید تحلیلها مورد توجه قرار گرفت. از جمله محدودیتهای این تحقیق میتوان به تمرکز آن بر یک داستان خاص اشاره کرد که تعمیم‌پذیری نتایج را نیازمند بررسی نمونه‌های بیشتر می‌سازد. همچنین، برخی مفاهیم انتزاعی در نظریه آمیختگی مفهومی ممکن است در تحلیل متون فارسی با چالشهایی همراه باشد.

تلفیق روشهای کیفی و تحلیل شناختی نه تنها امکان درک عمیقتری از تعامل فرم و محتوا در ادبیات داستانی را فراهم می‌کند، بلکه الگویی برای مطالعات مشابه در آینده ارائه می‌دهد. این رویکرد میان‌رشته‌ای می‌تواند افقهای جدیدی در پژوهشهای سبک‌شناسانه بگشاید و به درک پیچیدگیهای متون ادبی کمک کند.

تحلیل و بررسی

در داستان «سرباز بی‌میکاسای پیاده معمولی» نویسنده از سازوکارهای زبانی برای خلق آمیختگیهای مفهومی استفاده کرده است تا بتواند شبکه‌های پیچیده‌ای از معانی را ایجاد کند. این مقاله با تمرکز بر ساختارهای خرد زبانی نشان می‌دهد که چگونه واحدهای به‌ظاهر ساده زبان (مانند نامها، ضرب‌المثلها و اصطلاحات) با ایجاد آمیختگیهای مفهومی چندلایه، هم بازتاب دهنده واقعیتهای اجتماعی هستند و هم خود به سازوکارهای معنا ساز تبدیل میشوند. در ادامه به بررسی هر یک از این موارد می‌پردازیم.

نامگذاری‌های مفهومی

نامگذاری یا نامدهی یکی از مباحث بنیادین در مطالعات زبانشناسی و به‌ویژه در حوزه‌های تحلیل گفتمان انتقادی و سبک‌شناسی انتقادی است. این فرایند صرفاً به انتخاب یک واژه برای ارجاع به شیء یا فردی خاص محدود نمی‌شود، بلکه سازوکاری است که به‌واسطه آن گوینده یا نویسنده زاویه دید، نظام ارزشی و ایدئولوژیک، و همچنین چارچوب‌های مفهومی خاصی را فعال می‌کند. در این رویکرد، انتخاب یک نام به‌منزله انتخاب یک برچسب خنثی تلقی نمی‌شود، بلکه همواره با جهت‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی همراه است. برای مثال، ارجاع به گروهی از افراد به‌عنوان «مهاجران غیرقانونی» در برابر «پناهیجویان» نه تنها از منظر واژگانی متفاوت است، بلکه حامل بار ایدئولوژیک و معنایی متمایزی است که مستقیماً در بازنمایی واقعیت اجتماعی نقش ایفا می‌کند. (جفریز، ۲۰۱۰)

بنابراین، نامگذاری به‌عنوان یک ابزار زبانشناسی، توانایی شکل دادن به برداشتها و نگرش‌های اجتماعی را دارد. با این حال، فراتر از منظر انتقادی، می‌توان نامگذاری را از دیدگاه شناختی نیز بررسی کرد. در چارچوب زبانشناسی شناختی، نامگذاری نه صرفاً عملی ارجاعی، بلکه سازوکاری برای خلق معنا از رهگذر تعامل و ترکیب فضاهای مفهومی است. این رویکرد به‌طور مستقیم با نظریه آمیختگی مفهومی فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲) پیوند می‌خورد؛ زیرا در بسیاری از موارد، یک نام، نتیجه ادغام ساختارهای معنایی برگرفته از چند حوزه مفهومی متفاوت است که در فضای آمیخته معانی نوظهور تولید می‌کنند. به همین دلیل است که در اینجا از اصطلاح «نامگذاری مفهومی» استفاده می‌کنیم تا نشان دهیم این فرایند صرفاً برچسبگذاری نیست، بلکه ابزاری برای معناسازی و خلق شبکه‌های معنایی چندلایه است.

برای روشنتر شدن این بحث، داستان «سرباز بی میکاسای پیاده معمولی» از احسان عبدی‌پور نمونه‌ای ارزشمند به شمار می‌رود. در این روایت، نامها نه به منزله نشانه‌هایی خنثی برای هویت افراد، بلکه به‌عنوان فضاهای ذهنی پویا عمل می‌کنند که در چارچوب شبکه‌های آمیختگی مفهومی معانی اجتماعی، فرهنگی و هویتی را بازتولید مینمایند. هر نام در این داستان، حاصل نگاشتهای متعددی است که چارچوب‌های مفهومی تودرتو را فعال می‌کند و هویت فردی و جمعی شخصیت‌ها را به‌طور همزمان بازتاب می‌دهد.

به‌عنوان نخستین نمونه می‌توان به نام «عمه علو باغملایی» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۱۹) اشاره کرد. این ترکیب در نگاه نخست، یک نامگذاری ساده خانوادگی به نظر می‌رسد، اما با تحلیل دقیق‌تر روشن می‌شود که در واقع یک آمیختگی دودامنه را شکل داده است. از یک سو، حوزه خویشاوندی در عنصر «عمه» حضور دارد که بار عاطفی و صمیمیت را فعال می‌کند. از سوی دیگر، صفت «باغملایی» حوزه هویتی-جغرافیایی را وارد ترکیب می‌سازد و فرد را به یک بستر محلی مشخص نسبت می‌دهد. جزء میانی «علو» که شکل بومی‌شده نام «علی» در گویش بوشهری است، هم به فرهنگ بومی دلالت دارد و هم به‌عنوان نام کوچک عمل می‌کند. این ترکیب در واقع فردیت شخصیت را در چارچوب اجتماعی و جغرافیائیش قرار داده و باعث می‌شود هویت او نه صرفاً شخصی بلکه ریشه‌دار در بافت بومی تلقی شود.

نمونه‌ای دیگر، نام «پسر عبود» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۱۹) است که در سطح نخست یک آمیختگی ساده خانوادگی به نظر می‌رسد، زیرا صرفاً نسبت پدر-پسری را بیان می‌کند. اما با نگاهی عمیق‌تر، روشن می‌شود که این نام نیز شبکه‌ای از معانی اجتماعی و قومیتی را در بردارد. از یک سو، عنصر «پسر» هویت فرد را نه به‌صورت مستقل، بلکه در نسبت با پدر تعریف می‌کند. از سوی دیگر، نام «عبود» با ریشه در واژه «عبد» معنای بندگی و فرودستی را حمل می‌کند و در عین حال، بار قومیتی عرب‌های جنگزده را نیز تداعی مینماید. به این ترتیب، شخصیت مورد نظر

در حاشیهٔ اجتماع و به‌عنوان نمایندهٔ گروهی فرودست بازنمایی میشود. عدم ذکر نام کامل فرد و تعریف او صرفاً در نسبت با پدر، فردیت او را محو کرده و او را به نماد یک طبقهٔ اجتماعی محروم و به حاشیه رانده‌شده بدل می‌سازد. بنابراین، حتی ساده‌ترین نامهای مرکب نیز میتوانند به پنجره‌ای برای مشاهدهٔ ساختارهای اجتماعی و فرهنگی بدل شوند.

در ادامه میتوان به نامهایی همچون «خاله‌م کبری» یا «آغام» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۲۳) اشاره کرد. این نمونه‌ها علاوه بر نشان دادن نسبت‌های خانوادگی، واجد فرآیندهای واجی خاصی هستند که به آنها دلالت‌های عاطفی و صمیمی می‌بخشند. برای مثال، حذف واکه در «خاله‌م» یا تغییر «آقا» به «آغام» به صورت زبانی فشرده و صمیمی در می‌آید که علاوه بر احترام، بار عاطفی نزدیکی و صمیمیت خانوادگی را نیز بازنمایی میکند. در اینجا دو فضای مفهومی در آمیختگی حضور دارند: فضای رسمی و سلسله‌مراتبی روابط خانوادگی و فضای صمیمیت و روابط عاطفی. ترکیب این دو، شکلی از آمیختگی مفهومی را به وجود می‌آورد که ساختار نوظهوری از روابط خانوادگی را بازنمایی میکند، جایی که احترام و صمیمیت در کنار یکدیگر به‌عنوان ابعاد مکمل عمل می‌کنند. این نامها از منظر جامعه‌شناسانه، بیانگر ساختار خانواده سنتی در بافت فرهنگی خاص بوشهر هستند و به بازتولید هویت جمعی یاری می‌رسانند.

یکی دیگر از نمونه‌های برجسته در این داستان، «امیرودکتر» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۲۳) است. در نگاه نخست این ترکیب صرفاً همنشینی نام کوچک «امیر» (با شکل بومی «امیرو») و لقب «دکتر» است، اما در سطحی عمیق‌تر، این نام حاصل آمیختگی میان فرهنگ سنتی و موقعیت مدرن است. «امیرو» نشانه‌ای از هویت محلی و بومی است، در حالی که «دکتر» به موقعیت علمی و اجتماعی مدرن اشاره دارد. این آمیختگی در نگاه اول ترکیبی متناقض‌نما به نظر میرسد، اما در واقع بازتابی از تلاقی سنت و مدرنیته در بافت اجتماعی است. نکتهٔ مهم‌تر آن است که شخصیت مورد نظر در حقیقت پزشک نبوده بلکه تزریق‌کنندهٔ بهداشتی است. این فاصله میان عنوان و واقعیت، خود آمیختگی دیگری ایجاد میکند که به نقدی اجتماعی بر ساختارهای طبقاتی و شکاف‌های نمایشی در جامعه بدل میشود.

به عنوان یک نمونهٔ شاخص دیگر از نامگذاریهای مبتنی بر آمیختگیهای مفهومی در این داستان میتوان به عنوان داستان اشاره کرد که به شخصیت اصلی روایت دلالت دارد. نامگذاری مفهومی «سرباز بی‌میکاسای پیاده معمولی» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۱۹) به عنوان یک آمیختگی چندگانه^۱ عمل میکند که سه فضای مفهومی متمایز را ترکیب میکند:

۱. فضای نظامی (با دلالت‌های قهرمان‌پرورانه «سرباز پیاده»)

۲. فضای کودکی (با معنای متناقض «توپ میکاسا» به عنوان شیء ارزشمند ولی پیش پا افتاده)

۳. فضای طبقاتی (صفت «معمولی» به عنوان نشانگر موقعیت فرودست)

این ترکیب آمیخته از طریق فرایند تراکم‌زدایی^۲ همزمان هم خرد بودن آرزوهای کودکان و هم عظمت نقش‌های اجتماعی را آشکار می‌سازد. تضاد بین «سرباز» (به مثابه نماد نظامیگری) و «بی‌میکاسا» (به عنوان نشانهٔ محرومیت) یک نگاشت شناختی^۳ پیچیده ایجاد میکند که در آن هویت روایی بین سطوح مختلف واقعیت در نوسان است.

^۱ multi-scope integration

^۲- decompression

^۳- cognitive mapping

کوتاه سخن آن که نامها در این داستان به ابزارهای شناختی چندبعدی تبدیل شده‌اند که از سه ویژگی کلیدی برخوردارند:

۱. قابلیت تکثیر فضای ذهنی: که موجب میشود هر نام بتواند همزمان چندین چارچوب مفهومی را فعال کند.
 ۲. پویایی و انعطاف‌پذیری نگاشتها: که روابط بین فضاهای مفهومی را به صورت پویا بازتعریف میکنند.
 ۳. تولید معانی نوظهور: که بر اثر آن ترکیب نامها همواره معنایی فراتر از جمع اجزاء تولید میکند.
- برآیند این تحلیلها نشان میدهد که نامها در این داستان به ابزارهایی شناختی و گفتمانی تبدیل شده‌اند که از سه ویژگی کلیدی برخوردارند: نخست، قابلیت فعالسازی همزمان چندین فضای ذهنی و مفهومی؛ دوم، پویایی و انعطاف‌پذیری در روابط و نگاشتهای میان این فضاها؛ و سوم، توانایی تولید معانی نوظهور که فراتر از جمع اجزای سازنده عمل میکنند. به این ترتیب، نامگذاری مفهومی نه تنها ابزاری برای شناسایی افراد و اشیاء است، بلکه سازوکاری برای خلق معانی پیچیده و چندلایه به شمار میرود.

ساختهای مفهومی تثبیت‌شده زبان

منظور از ساختهای مفهومی تثبیت‌شده در زبان عباراتی مانند ضرب‌المثلها، عبارات عامیانه، کنایات و سایر ساختهایی است که در زبان وجود دارد و برای بیان مفاهیم خاص از طرف عوم گویشوران پذیرفته شده است به طوری که با بیان آن توسط گوینده مفهوم کم و بیش ثابت و معینی به ذهن مخاطب متبادر میشود. در این ساختها عموماً مفاهیم انتزاعی توسط پدیده‌ها یا ساختارهای مادی توصیف میشوند زیرا این امر میتواند به تثبیت مفهوم انتزاعی کمک کند که از آن به لنگر مادی^۱ یاد میشود (هاچینز،^۲ ۲۰۰۵). این ساختارهای زبانی به مثابه «بسته‌های شناختی» عمل میکنند که با فعالسازی فضاهای مفهومی چندلایه و از طریق فرایندهای فشرده‌سازی و آمیختگی، معنایی غنی و پیچیده را منتقل می‌سازند.

یکی از بارزترین نمونه‌های این کاربرد را می‌توان در عبارت «نهم از ریسمان سیاه و سفید و خاکستری و هر رنگ دیگری، اصلاً نهم از ریسمان میترسید» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۲۳) مشاهده کرد. این گزاره به ظاهر ساده، با ظرافتی هنرمندانه، شبکه‌ای پیچیده از معانی را در خود فشرده است.

این جمله به ضرب‌المثل مشهور «مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید میترسد» اشاره دارد که نمونه‌ای استثنایی از آمیختگی مفهومی در زبان عامیانه است و از طریق فرایندهای شناختی پیچیده، تجربه‌ای انسانی را در قالبی نمادین فشرده می‌سازد. در استفاده نویسنده از این ساختار زبانی، سه فضای مفهومی متمایز در هم می‌آمیزند:

فضای اول مربوط به تجربه زیسته مارگزیده است که با درد و ترسی عمیق همراه شده است. فضای دوم به ریسمان به عنوان شیئی بی‌ضرر اما مشابه ابزار تهدید (مار) اشاره دارد. فضای سوم نیز به سازوکار روانشناسی تعمیم ترس مربوط میشود. حاصل این آمیختگی، ساختاری نوظهور است که در آن ریسمان از سطح یک شیء مادی فراتر رفته و به نمادی از هر آنچه ممکن است تهدیدآمیز باشد تبدیل میشود.

نکته قابل توجه در این آمیختگی، کاربرد هوشمندانه رنگهاست. ذکر «سیاه و سفید» که به ظاهر اشاره به رنگهای متضاد دارد، در واقع بر جامعیت ترس تأکید میکند: ترسی که هیچ استثنایی نمیشناسد و همه اشکال مشابه را در بر میگیرد. این ویژگی باعث میشود ضرب‌المثل از سطح یک هشدار ساده فراتر رود و به بیانی جهانشمول از رفتار انسانهای آسیب‌دیده تبدیل شود. نویسنده به شیوه‌ای هنرمندانه این ضرب‌المثل را دستکاری میکند و با افزودن

^۱ Material anchors

^۲-Hutchins, E.

خاکستری و هر رنگ دیگری و بیان این که «اصلاً نهم از ریسمان می‌ترسید» بر استثنانپذیری این ترس تأکید میکند.

استفاده از ضرب المثل مذکور در این داستان از منظر نظریه آمیختگی مفهومی حاصل تعامل سه فضای معنایی متمایز است: تجربه عینی مادر از دوران انتظار پشت زندان، نمادپردازی ریسمان به مثابه ابزاری بی‌خطر که خطرناک به نظر میرسد؛ و ترس به عنوان واکنشی روانشناسی به دردهای جسمی و روحی که به فرد رسیده است. نویسنده با مهارت خاصی این فضاها را در هم می‌آمیزد تا ساختاری نوظهور خلق کند که هم بیانگر تجربه‌ای شخصی است و هم روایتی از شرایط اجتماعی یک دوره تاریخی.

فرایند فشرده‌سازی مفهومی در این عبارت به گونه‌ای عمل میکند که خاطرات دردناک، فضای جنگی دهه شصت و اضطرابهای فردی همگی در تصویر ساده «ترس از ریسمان» خلاصه میشوند. این فشرده‌سازی از طریق سازوکارهای استعاره‌ای صورت می‌گیرد که در آن ریسمان به زنجیرهای اسارت، رنگهای مختلف به سطوح متنوع تهدید، و ترس مادر به حساسیت یک نسل آسیب‌دیده تبدیل می‌شود.

از منظر سبک‌شناسانه، نویسنده با به‌کارگیری ایجاز گزینشی، جزئیات را حذف و بر نمادپردازی متمرکز میشود. ساختارهای کوتاه و ضربه‌زننده جمله، همراه با تکرار حساب‌شده «نهم» و «ریسمان»، نقاط کانونی متن را می‌سازند. برنامه‌ریزی واجی دقیق، به ویژه تکرار واج /س/ در «سیاه و سفید و خاکستری»، موسیقی درونی ایجاد میکند که به تقویت حس اضطراب کمک میکند.

آنچه این گزاره را برجسته می‌سازد، توانایی نویسنده در استفاده‌ای فراتر از حد معمول از یک ضرب‌المثل ساده (مارگزیده از ریسمان می‌ترسد) و تبدیل آن به بیانی هنری و چندلایه است. این عبارت هم شخصی است و هم جهانی، هم عینی است و هم نمادین. نویسنده با مهارت، ترس فردی را به نمادی از شرایط جمعی تبدیل میکند و از این طریق، هم روایتی از تجربه زیسته ارائه می‌دهد و هم تصویری از فضای اجتماعی یک دوره تاریخی را ترسیم میکند. این همان هنر نویسنده در کاربرد نظریه آمیختگی مفهومی است که در این عبارت به کمال دیده میشود. به عنوان نمونه‌ای دیگر اصطلاح عامیانه «خشک و خالی مرد شده است» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۲۵) که برای اشاره به مراسم ختنه‌سوران به کار رفته، حاوی آمیختگی مفهومی معناداری است. از یک سو مراسم سنتی ختنه‌سوران با شادی و موسیقی (فضای ورودی اول) و از سوی دیگر مفهوم محرومیت و فقدان («خشک و خالی» به عنوان فضای ورودی دوم) در هم می‌آمیزند تا انتقادی گویا از تهی شدن آیینهای جمعی از معنا را ارائه دهند. در این آمیختگی مفهومی، واقعیت موجود (مراسم بدون شادی) با انتظار فرهنگی (مراسم پررونق) به شیوه‌ای هنرمندانه مقایسه میشود.

نمونه دیگری که در بررسی ساختهای تثبیت‌شده از دیدگاه آمیختگی مفهومی در این داستان مشاهده میشود، جمله «تاج شاهی روی سرم نشست» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۲۱) است. در این جمله تاج به عنوان نماد قدرت (ورودی اول) با توپ فوتبال به عنوان شیء پیش پا افتاده (ورودی دوم) ترکیب میشود تا مقوله‌ای جدید از «قهرمانی محله‌ای» را خلق کند که هم طنزآمیز است و هم تراژیک. این تکنیک به نویسنده امکان میدهد مفاهیم دور از دسترس، مانند پادشاهی را به موقعیتهای روزمره تقلیل دهد و از این راه، تناقضهای زندگی شخصیتها را برجسته سازد.

اینها فقط چند نمونه از ساختهای مفهومی تثبیت‌شده در این داستان است که نشان میدهد قدرت اصلی زبان در توانایی آن برای فشرده‌سازی تجربیات پیچیده انسانی در قالبهایی ساده نهفته است. نویسنده با استفاده از این

سازوکارها، نه تنها به انتقال مؤثر معنا می‌پردازد، بلکه با خلق ساختارهای نوظهور معنایی، امکان بازخوانی و تفسیرهای چندلایه را نیز فراهم می‌آورد. این رویکرد نشان‌دهنده ظرفیت بی‌نظیر زبان در بیان شرایط انسانی از طریق ترکیب هنرمندانه سنت‌های زبانی و خلاقیت‌های ادبی است. کارکردهای سبکی این عبارات تثبیت شده در داستان چندوجهی است. هم به فشرده‌سازی روایی می‌انجامد؛ و هم با بهره‌گیری از خلاقیت نویسنده، آمیختگی‌های مفهومی طنزآمیزی به وجود می‌آورند و حافظه فرهنگی را فعال می‌سازند.

واژه‌های ارزشی و قضاوت‌محور

در تحلیل سبک‌شناسانه داستان «سرباز بی‌میکاسای پیاده معمولی» بر مبنای نظریه آمیختگی مفهومی، واژه‌های ارزشی و قضاوت‌محور به عنوان ابزارهای قدرتمند روایی عمل می‌کنند که از طریق فرایندهای آمیختگی مفهومی، فضاهای روایی را با نظام‌های ارزشی-فرهنگی-اجتماعی پیوند می‌زنند. این تحلیل با تمرکز بر دو سطح دشواژه‌ها (واژه‌های قضاوت‌محور منفی) و واژه‌های تحسین‌آمیز انجام می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه نویسنده از این عناصر زبانی برای خلق اثر چند لایه بهره برده است.

یکی از نمونه‌های بارز دشواژه‌ها در این داستان عبارت «سرباز ترسوی شاشو» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۲۶) است که برای اشاره به سمیر، سرباز فراری استفاده شده است و نشانگر کاربرد هوشمندانه آمیختگی مفهومی است. این ترکیب زبانی به ظاهر ساده، با ظرافتی هنرمندانه، شبکه‌ای پیچیده از معانی متضاد را در خود فشرده است. در بستر نظریه آمیختگی مفهومی، عبارت مذکور حاصل تعامل سه فضای معنایی متمایز است: تصویر آرمانی سرباز شجاع در فضای نظامی، واقعیت ترس و اضطراب در فضای روانشناسی، و رفتارهای کودکانه مانند شبادراری در فضای رشد انسانی. نویسنده با مهارت خاصی این فضاها را در هم می‌آمیزد تا ساختاری نوظهور خلق کند که هم طنزآمیز است و هم عمیقاً انسانی.

فرایند آمیختگی در این دشواژه به گونه‌ای عمل می‌کند که انتظارات اجتماعی از سربازان، آسیب‌پذیری‌های روانی و ویژگی‌های کودکانه همگی در تصویر به ظاهر ساده «سرباز ترسوی شاشو» خلاصه می‌شوند. این فشرده‌سازی از طریق سازوکارهای زبانی هوشمندانه‌ای صورت می‌گیرد که در آن واژه رسمی «سرباز» با اصطلاح عامیانه و کودکانه «شاشو» ترکیب می‌شود تا تنشی معنایی ایجاد کند. تقابل این دو سطح زبانی نه تنها طنز موقعیت را تقویت می‌کند، بلکه به شکلی نمادین، تضاد بین تصویر آرمانی و واقعیت انسانی را در شرایط جنگی به نمایش می‌گذارد.

از منظر سبک‌شناسی، نویسنده با به‌کارگیری ایجاز گزینشی، پیچیدگی‌های روانی شخصیت را در قالب عبارتی کوتاه و به یادماندنی فشرده می‌سازد. تکرار واج‌های سایشی /س/ و /ش/ در «سرباز ترسوی شاشو» موسیقی درونی ایجاد می‌کند که هم به خاطر سپردن عبارت را آسانتر می‌کند و هم به طور ناخودآگاه، حس کودکانه بودن را تقویت می‌نماید. این ویژگی‌های آوایی در کنار ساختار دستوری ساده جمله، تأثیر روانی عمیقی بر خواننده می‌گذارد.

آنچه این دشواژه را برجسته می‌سازد، توانایی آن در انتقال همزمان چندین لایه معنایی است. این عبارت هم طنزآمیز است و هم تراژیک، هم فردی است و هم اجتماعی، هم خاص است و هم جهانی. نویسنده با مهارت، تصویر کلیشه‌ای سرباز قهرمان را با واقعیت‌های انسانی درهم می‌آمیزد و از این طریق، هم روایتی انسانی از تجربه جنگ ارائه می‌دهد و هم نگاهی انتقادی به آرمانگرایی افراطی نظامی دارد. این همان هنر واقعی در کاربرد نظریه آمیختگی مفهومی است که در این عبارت به کمال دیده می‌شود.

نمونه دیگری از استفاده از دشواژه‌ها در این داستان را میتوان در واژه بی‌وجدان در جمله «بی‌وجدانتر از این حرف‌ها بودند» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۱۹) مثال زد. این واژه از طریق سازوکارهای شناختی، شبکه‌ای از معانی متفاوت را سازماندهی می‌کند. از منظر زبان‌شناسی شناختی، این ساختار زبانی حاصل تعامل دو فضای درونداد است: فضای نخست، نشان‌دهنده موقعیتی است که نظام اخلاقیات فردی و جمعی را نمایندگی میکند و در آن «وجدان» به عنوان عامل نظارتی، اخلاقی و سازه‌ای روان‌شناختی و اجتماعی، نقش تنظیم‌کننده رفتارهای هنجارمند را ایفا مینماید. در این فضا ویژگیهای اخلاقی مثبتی مانند نعدوستی، عدالت اجتماعی و غیره وجود دارد. فضای درونداد دوم شرایط موجود را نشان میدهد. موقعیتی که فاقد این ویژگیهای اخلاقی است و در آن بچه‌های باغ‌ملا حاضر به سهمیم کردن بچه‌های شکری در لذت استفاده از توپ میکاسا نیستند. در فضای آمیخته ساختاری نوظهور پدید می‌آید. ساختاری که از جمع دو فضای درونداد فراتر میرود و رفتار بچه‌های باغ‌ملا را به بی‌وجدانی آن‌ها نسبت میدهد. پیشوند نفی‌ساز «بی» نیز به حذف عامدانه این سازه‌ی نظارتی اشاره دارد.

ملاحظه میشود که این دشواژه، با وجود ظاهر ساده‌اش، از ظرفیتهای شناختی قابل‌توجهی در انتقال مفاهیم پیچیده برخوردار است. این ساختار زبانی نه تنها به توصیف حالتی روان‌شناختی می‌پردازد، بلکه به عنوان ابزاری ارزش‌گذارانه، نظام داوری اخلاقی‌گوینده را نیز بازتاب میدهد. چنین کاربردی، مؤید آن است که زبان با ایجاد آمیزه‌های مفهومی، قادر به بازنمایی تعاملات پیچیده شناختی و اخلاقی است.

علاوه بر دشواژه‌ها واژه‌های تحسین‌آمیز مانند «قهرمان» (در خودارجاعی راوی) و «پادشاه» (توصیف موقعیت راوی پس از دزدی) (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۲۱) نیز از سازوکارهای شناختی مرتبط با آمیختگی مفهومی بهره می‌برند. در تحلیل این موارد باید گفت که در وهله اول هر دوی این واژه‌ها خود محصول آمیختگی مفهومی هستند. در هر دو مورد فضای درونداد اول زندگی راوی داستان و ویژگیهای آن است. در مورد قهرمان، فضای درونداد دوم به قلمرو ورزشی و موقعیتهای محلی مربوط میشود که ویژگیهایی مانند توپ میکاسا، زمین فوتبال و مهارتهای فردی را در بر میگیرد. در مورد شاه نیز فضای درونداد دوم به حوزه سلطنتی و نظام پادشاهی سنتی تعلق دارد که در آن مفاهیمی مانند تاج، قدرت مطلق و سلسله مراتب اجتماعی نقش محوری ایفا میکنند.

در سطحی دیگر، همراهی این دو واژه برای توصیف شخصیت راوی، به فرایند آمیختگی دیگری می‌انجامد که در آن فضای سلطنتی به عنوان چارچوب اصلی عمل میکند و فضای ورزشی به عنوان عنصر متضاد وارد تعامل میشود. این تعامل منجر به ایجاد ساختار نوظهوری تحت عنوان «قهرمان-شاه محله‌ای» میگردد که روابط حیاتی متعددی در آن قابل شناسایی است. از جمله این روابط میتوان به تشابه بین تسلط بر زمین بازی و تسلط بر قلمرو پادشاهی اشاره کرد که از طریق نگاشتهای استعاره‌ای صورت میپذیرد. در مقابل، تقابل بین موقتی بودن موقعیت ورزشی و دائمی بودن پادشاهی، بعدی طنزآمیز به این آمیختگی میبخشد.

از منظر سبک‌شناسی، این آمیختگی مفهومی دو ویژگی بارز دارد: نخست، تقلیل مقیاس که در آن مفهوم کلان «شاه» به موقعیت خرد «قهرمان محله‌ای» تبدیل میشود و نمادهای قدرت در قالب ابزارهای پیش‌پاافتاده فشرده میشوند. دوم، طنز مفهومی که از تناقض‌نمایی بین شکوه تاریخی شاهان و گذرایی موفقیت‌های ورزشی ناشی میشود. این ویژگیهای سبکی به نویسنده امکان میدهد تا تصویر انتزاعی شاه را به تجربه‌ای ملموس تبدیل کند. از دیدگاه روانشناسی نیز میتوان این پدیده را به عنوان مکانیسم دفاعی جبرانی تفسیر کرد که در آن نیاز به جایگاه اجتماعی در شرایط محرومیت از طریق تبدیل کمبودها به موقعیتهای نمادین برآورده میشود. این فرایند با تحریفهای شناختی مانند بزرگنمایی موفقیت‌های جزئی و شخصی‌سازی نمادهای جمعی همراه است.

کوتاه سخن آن که نویسنده با از استفاده از امکانات نظریه آمیختگی مفهومی که در دشواژه‌ها و واژه‌های تحسین‌آمیز نهفته است، موفق به خلق ساختارهای معنایی چندلایه‌ای شده است که هم کارکرد روایی دارند و هم بار ارزشی-اجتماعی را منتقل میکنند.

عبارات فضاساز

فضاسازها به آن دسته از واحدهای زبانی گفته میشود که یا یک فضای ذهنی جدید را به وجود می‌آورند و یا گوینده را به فضاهای ذهنی پیشین بازمیگردانند و موجب میشوند شنونده آمادگی لازم را برای ساختن فضاهایی فراتر از فضاهای مکانی و زمانی موجود پیدا کند (راسخ مهند، ۱۴۰۳). فضاسازها مخاطب را مجبور میکنند که موقعیتی فراتر از زمان و مکان موجود را در ذهن خود بسازد (رضایی و قندهاری، ۱۳۹۸). به عبارت دیگر در هنگام استفاده از فضاساز علاوه بر فضای واقعی یک فضای دیگر نیز در ذهن مخاطب به وجود می‌آید (عبدالکریمی، ۱۳۹۳).

تباشیر، یاراحمدزهی و محمدیان (۱۴۰۱) با بررسی و گردآوری نظرات برخی از پژوهشگران از جمله فوکونیه (۱۹۹۴)، بوزارد^۱ (۲۰۰۳)، کرافت^۲ و کروز^۳ (۲۰۰۴)، ایوانز^۴ و گرین^۵ (۲۰۰۶) و سعید (۲۰۰۹) ده گروه از فضاسازها را معرفی میکنند که عبارتند از گروههای حرف اضافه‌ای، حروف ربط، عناصر منفی‌ساز، عبارات شرطی، عبارات کمیت‌نما، افعال وجهی، افعال کنش ذهنی، گزاره‌های تغییر، عبارات و اصطلاحات ادبی، زمان و وجه فعل. ظاهر شدن برخی از این فضاسازها غالباً با پدیدار شدن انواعی از آمیختگیهای مفهومی همراه است. از جمله این موارد میتوان به برخی از گروههای حرف اضافه‌ای، جملات شرطی، افعال وجهی، افعال کنش ذهنی و غیره اشاره کرد. در یک دسته‌بندی کلی معنامحور، میتوان این‌گونه فضاسازها را به سه دسته کلی فضاسازهای زمانی مانند «عصر روز شنبه»، مکانی مانند «در خانه مادر بزرگ» و نگرشی مانند «مثل این که» طبقه‌بندی کرد. در این میان، فضاسازهای نگرشی بیش از سایر فضاسازها برای ایجاد آمیختگیهای مفهومی ظرفیت دارند، چرا که عموماً موجب میشوند سطوح مختلف واقعیت با هم ترکیب شوند. از این رو با بررسی این گونه فضاسازها بسیاری از موارد آمیختگی مفهومی در متون مشخص میشود. به عبارت دیگر این فضاسازها سرنخهای عینی هستند که از طریق آنها میتوان به آمیختگیهای مفهومی پی برد.

در داستان «سرباز بی میکاسای پیاده معمولی» نیز فضاسازهای نگرشی به عنوان سازوکارهایی شناختی به گونه‌ای قدرتمند فضاهای مفهومی موازی را در هم می‌آمیزند و از این طریق معماری پیچیده‌ای از معانی را در متن خلق میکنند.

یکی از این فضاسازها که در داستان مورد بحث مکرراً مورد استفاده قرار گرفته است، واژه «انگار» است. یک نمونه از کاربرد این فضاساز هنگامی است که راوی ماجرای حضور خود در باغ‌ملا و تماشای تمرین بچه‌های آن محله با توپ میکاسا را نقل میکند:

^۱- Buszard, L. A.

^۲ Croft, W.

^۳- Cruse, D. A.

^۴- Evans, V.

^۵- Green, M.

دور زمین فوتبال باغملایی‌ها غلغله بجه بود. از هلالی از بیسیم، از باغ نار باغ زهرا... از همه جا انگار آلمان آمده باشد آنجا کمپ زده باشد خودش را برای جام نود ایتالیا آماده کند و ما هم دو ترکه سه ترکه از سیرالئون و بنین و بورکینافاسو آمده باشیم تمرینشان را نگاه کنیم (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۱۹).

در اینجا در یک سو، فضای درونداد اول متشکل از فعالیت روزمره کودکان محله در زمین بازی محلی با ویژگیهای بارزی چون سادگی محیط، امکانات محدود و ماهیت غیررسمی بازی قرار دارد. در سوی مقابل، فضای درونداد دوم مربوط به اردوی تیم ملی آلمان با مؤلفه‌های حرفه‌ای‌گری، امکانات پیشرفته و سطح بالای رقابت است.

حاصل تلفیق این دو فضای مفهومی، شکل‌گیری فضای آمیخته‌ای است که آمیختگی آینه‌ای طنزآمیزی را را به نمایش می‌گذارد. زیرا اگرچه چارچوب هر دو فضای درونداد یکسان است و به ورزش فوتبال و جذابیت‌های آن مربوط می‌شود اما نوع و سطح مؤلفه‌ها و عناصر ساختاری در دو فضا با هم تفاوت بسیاری دارند. در این فرایند، عناصر ساختاری از هر دو فضا انتخاب شده و تلفیق می‌شوند، روابط علی جدیدی بین عناصر برقرار گردیده و معانی ضمنی نوینی خلق می‌شود. این آمیختگی به نوعی شبیه‌سازی می‌انجامد که با سازوکارهای شناختی متعددی همراه است، از جمله می‌توان به روابط حیاتی مانند فشرده‌سازی مقیاس از سطح محلی به جهانی، تکمیل معنایی از طریق پر کردن خلأهای روایی و برجسته‌سازی تضادهای موجود اشاره کرد.

کارکردهای این آمیختگی مفهومی چندوجهی بوده و شامل عینیت‌بخشی به موقعیت روایی، ایجاد سطوح چندگانه تفسیر، تقویت بار عاطفی روایت و نمایش سلسله مراتب قدرت در فضای داستانی می‌شود. این نمونه به روشنی نشان می‌دهد که چگونه آمیختگی مفهومی قادر است از مسیر بازتعریف روابط فضایی-اجتماعی، به بازنمایی دقیق‌تر و غنی‌تری از روابط قدرت و جایگاه اجتماعی شخصیت‌ها در بافت روایی دست یابد. چنین فرایندی نه تنها عمق تحلیلهای زبانشناسی را افزایش می‌دهد، بلکه ظرفیتهای نظریه آمیختگی مفهومی را در بررسی متون ادبی به خوبی آشکار می‌سازد.

فضاساز دیگری که به همین طریق عمل میکند واژه «عین» است که سه بار در این متن تکرار شده است. نمونه اول استفاده از این فضاساز در جمله «عین یک تبهکار بالفطره رفتن رخ بوم» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۲۰) خود را نشان می‌دهد. این جمله، عمل ظاهراً ساده جستجوی توپ را در چارچوب مفهوم جنایت سازمان‌یافته بازتعریف می‌کند. این آمیختگی مفهومی با انتقال ویژگیهایی چون حسابگری، پنهانکاری و نقض هنجارها از حوزه بزهکاری به حوزه رفتار روزمره، امکان بازنمایی روانشناسانه دقیق‌تری از کنش راوی را فراهم می‌آورد. از دیدگاه نظریه آمیختگی، این نمونه نشان‌دهنده ظرفیت نظام مفهومی در ایجاد نگاشتهای متقابل بین حوزه‌های به ظاهر نامرتبط است.

کاربرد دیگر فضاساز «عین» در عبارت «عین کاغذ سفید کدک» مشاهده می‌شود:

عین کاغذ سفید کدک که خاله‌م می‌گذاشت توی تشت دارو و کم کمک یک شکلی روش ظاهر میشد دیدم قیافه‌م دارد نمه‌نمه عوض می‌شود؛ دیدم شکل یک شاه روی تنم ظاهر شد (عبدی‌پور، ۱۳۹۷:۲۲۱).

نویسنده با استفاده از فضاساز «عین»، با آمیختن فرآیندهای ذهنی راوی با فرآیندهای شیمیایی ظهور عکس، سازوکار شناختی خاصی را به نمایش می‌گذارد. این آمیختگی از یک سو بر تدریجی بودن تحولات روانی تأکید دارد و از سوی دیگر، با مفهوم «ظهور» به عنوان مکاشفه تدریجی حقیقت، بر چگونگی شکل‌گیری شناخت در تجربه ذهنی راوی متمرکز می‌شود. چنین کاربردی مؤید این اصل شناختی است که فرآیندهای ذهنی پیچیده غالباً از طریق قیاس با فرآیندهای فیزیکی ملموس بازنمایی می‌شوند.

از منظر سبک‌شناسی شناختی، فضا ساز «عین» در این متن سه کارکرد اساسی ایفا می‌کند: نخست، ایجاد تصویرسازی حسی از مفاهیم انتزاعی؛ دوم، تقلیل فاصله شناختی بین سطوح مختلف تجربه؛ و سوم، خلق امکان تفسیرهای چندلایه از رویدادهای به ظاهر ساده. این کارکردها در مجموع سبک روایی خاصی را شکل می‌دهند که در آن مرزهای بین واقعیت عینی و تجربه ذهنی به طور مداوم جابه‌جا میشوند.

۵-۵- فضاهای مفهومی متقارن و ساختهای مقایسه‌ای

در بررسی نظام روایی این اثر، شاهد کاربرد هنرمندانه فضاهای مفهومی متقارن هستیم که از طریق ساز و کار آمیختگی آینه‌ای، ساختاری پیچیده از معانی را شکل می‌دهند. این پدیده زمانی رخ مینماید که دو فضای مفهومی با ساختارهای مشابه اما محتوای متضاد در تقابل قرار میگیرند، الگویی که به کرات در این داستان به چشم میخورد. نمونه بارز نخست در توصیف نظام خویشاوندی مشاهده میشود، جایی که تقابل میان «هزار و هشتاد و یکمین نوه خانواده پدری» با «اولین و بهترین از ور مادری» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۲۱) تصویری آینه‌ای از دو نظام خانوادگی ارائه میدهد. در اینجا، ساختار مشابه خویشاوندی در دو فضای مفهومی متفاوت به کار گرفته میشود: از سویی نظام پدری با ویژگی‌های گسترده‌تری، سلسله مراتبی بودن و جایگاه فرودست راوی، و از دیگر سو نظام مادری با مختصات مانند محدودیت، خطی بودن و موقعیت برتر فرد. این تقارن مفهومی نه تنها تضادهای درون خانوادگی را عیان میسازد، بلکه به شیوه‌ای هنرمندانه، مسائل هویتی شخصیت اصلی را بازتاب میدهد.

در سطحی دیگر، تقارن مفهومی در توصیف نظام دیوانسالاری نیز قابل ردیابی است. تقابل میان «مجوز نی همبونه» که بسیج صادر میکند با «مجوز ارگ» که به ستاد مشترک ارتش واگذار شده (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۲۵)، نمونه‌ای دیگر از این آمیختگی آینه‌ای است. در اینجا نیز ساختار مشابه صدور مجوز برای دو نوع ساز با ارزشهای اجتماعی کاملاً متفاوت به کار گرفته میشود: سازهای محلی و ساده در برابر سازهای رسمی و پیچیده. این تقابل آینه‌ای، به ظرافت، سلسله مراتب قدرت و نظام دیوانسالارانه حاکم بر جامعه را به شکلی طنزآمیز به تصویر میکشد. لایه سوم این الگوی روایی در توصیف موقعیت ورزشی آشکار میشود. مقایسه میان تیمهای «سیرالئون و بنین و بورکینافاسو» با «آلمان» (عبدی‌پور، ۱۳۹۷: ۲۱۹) که به ترتیب نماینده کشورهای حاشیه‌ای و قدرتمند در فوتبال هستند با محلات اطراف و محله باغمل، همان ساختار آینه‌ای را تکرار میکند. در اینجا نیز ساختار مشابه تیم ورزشی برای دو گروه با موقعیتهای کاملاً متضاد به کار گرفته شده است.

کارکرد سبکی این آمیختگیهای آینه‌ای چندوجهی است. از یک سو، این تقارنهای مفهومی به ایجاد ساختارهای موازی در روایت می‌انجامد که حس تضاد و نابرابری را تقویت میکنند. از دیگر سو، این تکنیک به نویسنده امکان میدهد مفاهیم پیچیده اجتماعی را در قالبهای زبانی فشرده و اثرگذار ارائه دهد. به طور خاص، این الگوهای متقارن در خدمت برجسته‌سازی نابرابریهای ساختاری قرار میگیرند و از طریق ایجاد طنز اجتماعی، همذات‌پنداری خواننده را تقویت میکنند.

نکته قابل تأمل در این الگوی روایی، تبدیل مفاهیم انتزاعی اجتماعی به تصاویر ملموس و انسانی است. نویسنده با استفاده از این تکنیک، مسائل کلانی مانند نابرابری، سلسله مراتب قدرت و موقعیت حاشیه‌ای را در قالب موقعیتهای مشخص و روزمره بازنمایی میکند. این رویکرد نه تنها به غنای ادبی اثر می‌افزاید، بلکه امکان درک عمیق‌تر پیچیدگیهای اجتماعی را برای خواننده فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با به‌کارگیری چارچوب نظریه آمیختگی مفهومی فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲)، به تحلیل سبک‌شناسانه داستان «سرباز بی‌میکاسای پیاده معمولی» پرداخت و نشان داد که چگونه سازوکارهای شناختی در خلق معانی چندلایه در متون ادبی نقش ایفا می‌کنند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که نویسنده با بهره‌گیری هنرمندانه از پنج گروه سازه‌های زبانی - شامل نامگذاریهای مفهومی، ساختهای مفهومی تثبیت‌شده، واژه‌های ارزشی و قضاوت‌محور، عبارات فضاساز و فضاهای مفهومی متقارن، شبکه‌ای پیچیده از معانی را سازماندهی کرده است.

تحلیل داده‌ها نشان داد که نامگذاریهای مفهومی در این داستان، فراتر از کارکرد شناسایی صرف، به ابزارهای قدرتمند معناسازی تبدیل شده‌اند. ترکیباتی مانند «پسر عبود»، «امیرو دکتر» و «سرباز بی‌میکاسای پیاده معمولی» با ایجاد آمیختگیهای چندحوزه‌ای، همزمان هم بازتاب‌دهنده شرایط اجتماعی هستند و هم به سازوکارهای تفسیر این شرایط تبدیل میشوند. به ویژه، این نامگذاریها با فشردگی مفاهیم طبقاتی، قومیتی و نسلی در قالبهای زبانی مختصر، امکان بازنمایی دقیقتری از روابط قدرت را فراهم میکنند.

ساختهای مفهومی تثبیت‌شده مانند ضرب‌المثلها و اصطلاحات عامیانه نیز در این داستان کارکردی دوگانه یافته‌اند. از یک سو به عنوان «بسته‌های شناختی» عمل میکنند که تجربیات جمعی را فشرده می‌سازند و از سوی دیگر، با دستکاری هنرمندانه نویسنده، به ابزارهایی نوآورانه برای بیان مفاهیم پیچیده تبدیل شده‌اند. نمونه‌هایی مانند «نهم از ریسمان می‌ترسید» نشان میدهد که چگونه میتوان از ساختارهای زبانی تثبیت‌شده برای بیان تجربیات شخصی و تاریخی بهره برد.

واژه‌های ارزشی و قضاوت‌محور در این داستان، از طریق فرایندهای آمیختگی مفهومی، نظامهای ارزشی فردی و جمعی را به هم پیوند زده‌اند. ترکیباتی مانند «سرباز ترسوی شاشو» و «قهرمان-شاه محله‌ای» با ایجاد تنش بین تصاویر آرمانی و واقعیتهای انسانی، هم طنز موقعیت را تقویت میکنند و هم نگاهی انتقادی به ساختارهای اجتماعی ارائه میدهند.

عبارات فضاساز به ویژه واژه‌های «انگار» و «عین» در این داستان، نقش کلیدی در ایجاد آمیختگیهای مفهومی ایفا کرده‌اند. این عناصر زبانی با تقلیل فاصله بین سطوح مختلف واقعیت، امکان تفسیرهای چندلایه از رویدادها را فراهم ساخته‌اند. به طور خاص، فضاسازها در این اثر به عنوان پلهای شناختی عمل کرده‌اند که حوزه‌های به ظاهر نامرتب تجربه را به هم مرتبط می‌سازند.

فضاهای مفهومی متقارن نیز در این داستان با روشی هنرمندانه برای بازنمایی تضادهای اجتماعی به کار گرفته شده‌اند. تقابلهای آینه‌ای میان نظامهای خویشاوندی پدری/مادری یا موقعیت تیمهای ورزشی قدرتمند/حاشیه‌ای فوتبال، به شیوه‌ای نمادین ساختارهای نابرابر قدرت را آشکار ساخته‌اند.

از دیدگاه نظری، این پژوهش نشان داد که نظریه آمیختگی مفهومی ابزار تحلیلی قدرتمندی برای مطالعات سبک‌شناسانه متون ادبی فارسی به شمار میرود. این چارچوب نظری با تمرکز بر فرایندهای شناختی زیربنایی خلاقیتهای زبانی، امکان درک عمیقتری از رابطه بین فرم و محتوا در متون ادبی را فراهم می‌سازد.

از منظر کاربردی، یافته‌های این پژوهش میتواند الگویی برای تحلیل‌های سبک‌شناسانه آینده در ادبیات فارسی ارائه دهد. به ویژه، توجه همزمان به جنبه‌های زبانی و شناختی آثار ادبی میتواند به درک بهتری از سازوکارهای تولید معنا در متون مختلف بینجامد.

در نهایت، این پژوهش بر ضرورت به کارگیری رویکردهای میان‌رشته‌ای در مطالعات ادبی تأکید می‌ورزد. تلفیق دیدگاههای زبانشناسی شناختی با سنت‌های تحلیل ادبی میتواند افقهای جدیدی در پژوهشهای سبک‌شناسانه بگشاید و به درک عمیقتری از پیچیدگیهای متون ادبی منجر شود.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دکتری رشته زبانشناسی مصوب در دانشگاه فردوسی مشهد استخراج شده است. سرکار خانم دکتر شهلا شریفی راهنمایی این رساله را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای علی فرخنده کلات به عنوان دانشجو و پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر علی ایزانلو نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی نقش مشاور این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از اعضای محترم گروه زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد و نیز از مدیرمسئول، سردبیر و داوران محترم ماهنامه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی این نویسنده است و ایشان نسبت به آن آگاهی و رضایت دارند این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES:

- Bahār, M. T. (1951). *Stylistics or the History of the Evolution of Persian Prose*. Parastu Publications. (Original work published 1330 SH)
- Dorpar, M. (2011a). *Layered Stylistics: Contextual Description and Explanation of the Style of Ghazali's First Letter on the Pragmatic and Syntactic Levels*. *Bahar-e Adab*, 4(2), 193-213. (Original work published 1390 SH)
- Dorpar, M. (2011b). *Stylistics of Imam Muhammad Ghazali's Letters with a Critical Discourse Analysis Approach* [Doctoral dissertation, Ferdowsi University of Mashhad]. (Original work published 1390SH)
- Dorpar, M. (2012a). *Investigating the Stylistic Features of Jalal Al-e-Ahmad's Short Story "Jashn-e Farrukhandeh" Using a Critical Stylistics Approach*. *Linguistic Inquiries*, 3(2), 36-63. (Original work published 1391SH)

- Dorpar, M. (2012b). Critical Stylistics: A Novel Approach to Style Analysis Based on Critical Discourse Analysis. *Literature and Languages*, 17, 37-67. (Original work published 1391 SH)
- Dorpar, M. (2013a). Critical Stylistics: The Stylistics of Ghazali's Letters with a Critical Discourse Analysis Approach. Elm Publications. (Original work published ۱۳۹۲SH)
- Dorpar, M. (2013b). Layers of Analysis in the Critical Stylistics of the Short Story and the Novel. *Linguistic Inquiries*, ۵(۱), 65-94. (Original work published ۱۳۹۲SH)
- Fotouhi, M. (2019). Stylistics: Theories, Approaches, and Methods. Sokhan Publications. (Original work published 1398 SH)
- Ghaemi, M., Masbuq, S. M., & Zolfaghari, A. (n.d.). Re-analysis of Surah Al-Baqarah Based on Conceptual Blending Theory. *Comparative Linguistic Research*, ۱۷, ۵۹-۸۴.
- Mahmoudi Rudbaneh, T. (2016). The Process of Meaning Construction in Persian TV Advertisements: An Application of Conceptual Blending Theory [Master's thesis, Payame Noor University]. (Original work published 1395 SH)
- Mashhoor, P., & Faghiri, M. (2016). Analysis of Types of Ideational Metafunction Processes in Hafez's Ghazals from a Cognitive Stylistics Perspective. *Baharstan-e Sokhan (Persian Literature)*, 13(33), 49-72. <https://sid.ir/paper/168412/fa> (Original work published 1395 SH)
- Abdolkarimi, S. (2014). Descriptive Dictionary of Cognitive Linguistics. Elmi Publications. (Original work published 1393 SH)
- Abdipour, E. (2018). The Foot Soldier Without a Mikasa. *Se Noghte*, (2), 218-227. (Original work published 1397 SH)
- Rezaei, H., & Ghandehari, M. (2019). Descriptive Dictionary of Cognitive Linguistics. Logos Publications. (Original work published ۱۳۹۸SH)
- Salimzadeh, M., Sheibani Aghdam, A., & Gozashti, M. A. (2019). Didactic Teachings in "The School Principal" Based on Cognitive Stylistics and the Contextual Frame Approach. *Didactic Literature Review*, 11(43), 143-170. <https://sid.ir/paper/369577/fa> (Original work published 1398 SH)
- Shamisa, S. (2005). General Stylistics. Mitra Publications. (Original work published 1384 SH)
- Tabashir, J., Mohammadian, A., & Yarahmadzehi, N. (2022). Investigating the Conceptualization, Comprehension, and Transfer of Meaning by Mental Space Builders in Kurdish Children's Literature. *Zabanšenakht (Linguistic Science)*, 13(1), 103-134. (Original work published 1401 SH)

Zanjanbar, A., & Karimi Doostan, G. (2020). A Semiotic Typology of "Imaginary Subjects" in Children's Stories: From the Perspective of Conceptual Blending Theory. *Zabanpazhuhi (Alzahra University Journal of Language Studies)*, 12(37), 177-195. (Original work published 1399 SH)

فهرست منابع فارسی

- بهار، محمدتقی. (۱۳۳۰). سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی. پرستو.
- درپر، مریم. (۱۳۹۰ الف). سبک‌شناسی لایه‌ای: توصیف و تبیین بافتمند سبک نامه شماره یک غزالی در دو لایه کاربردشناسی و نحو. بهار/ادب، ۱۳، ۱۹۳-۲۱۳.
- درپر، مریم. (۱۳۹۰ ب). سبک‌شناسی نامه‌های امام محمد غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی [پایان نامه دکتری]. دانشگاه فردوسی مشهد.
- درپر، مریم. (۱۳۹۱ الف). بررسی ویژگیهای سبکی داستان کوتاه جشن فرخنده از جلال آل احمد با رویکرد سبک‌شناسی انتقادی. جستارهای زبانی، ۱۳، ۶۳-۳۹.
- درپر، مریم. (۱۳۹۱ ب). سبک‌شناسی انتقادی: رویکردی نوین در بررسی سبک بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی ادبیات و زبان‌ها، ۱۷، ۶۷-۳۷.
- درپر، مریم. (۱۳۹۲ الف). سبک‌شناسی انتقادی: سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی. علم.
- درپر، مریم. (۱۳۹۲ ب). لایه‌های مورد بررسی در سبک‌شناسی انتقادی داستان کوتاه ورمان. جستارهای زبانی، ۲۱، ۶۵-۹۴.
- رضایی، حدائق و قندهاری، مینا. (۱۳۹۸). واژه‌نامه توصیفی زبان‌شناسی شناختی. لوگوس.
- زنجانبار، امیرحسین و کریمی‌دوستان، غلامحسین. (۱۳۹۹). رده‌بندی نشانه شناختی «سوژه‌های تخیلی» در داستانهای کودک: از منظر نظریه آمیختگی مفهومی. زبان پژوهی دانشگاه الزهراء، ۳۷، ۱۷۷-۱۹۵.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۴). کلیات سبک‌شناسی. میترا.
- عبدالکریمی، سپیده. (۱۳۹۳). فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی شناختی. نشر علمی.
- عبدی‌پور، احسان. (۱۳۹۷). سرباز بی میکاسای پیاده معمولی. سه نقطه، (۲)، ۲۱۸-۲۲۷.
- محمودی رودبته، طاهره. (۱۳۹۵). فرآیند ساخت معنا در تبلیغات تلویزیونی فارسی، کاربردت نظریه آمیختگی مفهومی [پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور].
- مشهور، پروین‌دخت و فقیری، محمد. (۱۳۹۵). بررسی انواع فرایندهای نقش اندیشگانی در غزلیات حافظ با رویکرد سبک‌شناسی شناختی. بهارستان سخن (ادبیات فارسی)، ۱۳ (۳۳)، ۴۹-۷۲. SID. <https://sid.ir/paper/fa168412>
- سلیم زاده، مهدیه، شیبانی اقدم، اشرف و گذشتی، محمدعلی. (۱۳۹۸). آموزه‌های تعلیمی مدیر مدرسه با تکیه بر سبک‌شناسی شناختی رویکرد چارچوب بافتی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی (پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی)، ۱۱ (۴۳)، ۱۴۳-۱۷۰. <https://sid.ir/paper/fa369577>. SID.

- فتوحی، محمود. (۱۳۹۸). *سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روشها*. سخن.
- قائمی، مرتضی، مسبق، سیدمهدی. و ذوالفقاری، اکرم. (بی‌تا). بازکاوی سوره بقره بر اساس نظریه آمیختگی مفهومی. *پژوهشهای زبانشناسی تطبیقی*، ۱۷، ۵۹-۸۴.
- تباشیر، جلال، محمدیان، امیر. و یاراحمدزهی، ناهید. (۱۴۰۱). بررسی چگونگی مفهوم‌سازی، درک و انتقال معنی توسط فضاسازهای ذهنی در ادبیات کودکان در زبان کردی. *زبان‌شناخت*، ۱۳(۱)، ۱۰۳-۱۳۴.
- Semino, E., & Culpeper, J. (Eds.). (2002). *Cognitive stylistics: Language and cognition in text analysis*. John Benjamins. <https://doi.org/10.1075/lal.1>
- Buszard, L. A. (2003). *Constructional polysemy and mental spaces in Potawatomi discourse* [Doctoral dissertation, University of California, Berkeley]. ProQuest Dissertations Publishing.
- Croft, W., & Cruse, D. A. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge University Press.
- Dancygier, B., & Sweetser, E. (2014). *Figurative language*. Cambridge University Press.
- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Edinburgh University Press.
- Fauconnier, G. (1994). *Aspects of meaning construction in natural language*. Cambridge University Press.
- Fauconnier, G., & Turner, M. (2002). *The way we think: Conceptual blending and the mind's hidden complexities*. Basic Books.
- Hutchins, E. (2005). Material anchors for conceptual blends. *Journal of Pragmatics*, 37(10), 1555-1577. <https://doi.org/10.1016/j.pragma.2004.06.008>
- Jeffries, L., & McIntyre, D. (2010). *Stylistics*. Cambridge University Press.
- Leech, G., & Short, M. (2007). *Style in fiction: A linguistic introduction to English fictional prose* (2nd ed.). Pearson Longman.
- Li, J., & Dai, G. (2020). Multimodal metaphor analysis of print advertisements based on the conceptual blending theory: Exploring the hidden ideology. *International Business Research*, 13(1), 31-45. <https://doi.org/10.5539/ibr.v13n1p31>
- Muhammad Salih, H., & Mahmood, A. (2023). Conceptual blending in selected English and Kurdish religious speeches. *Journal of Garmian University*, 10(2), 45-60.
- Saeed, J. I. (2009). *Semantics* (3rd ed.). Wiley-Blackwell.
- Simpson, P. (2004). *Stylistics: A resource book for students*. Routledge.
- Sukarsih, N. N., Erfiani, N. M., Awololon, Y. O., Lindawati, N. P., Lee, C. S., & Dewi, N. N. (2024). Conceptual blending on hotels' websites advertisement. *Linguistics and Culture Review*, 8(1), 1-15.
- Stockwell, P. (2002). *Cognitive poetics: An introduction*. Routledge.

- Verdonk, P. (2002). *Stylistics*. Oxford University Press.
- Wales, K. (2011). *A dictionary of stylistics* (3rd ed.). Longman.
- Zhuo, Y., & Zhu, M. (2021). A study on the metaphor translation strategies in selected modern Chinese essays by Zhang Peiji from the perspective of conceptual blending theory. *English Linguistics Research*, 10(3), 12-25.
- Burke, M. (2022). Cognitive stylistics in the classroom. *Journal of Literary Semantics*, 51(1), 45-62. <https://doi.org/10.1515/jls-2022-0003>

معرفی نویسندگان

علی فرخنده کلات: دانشجوی دکتری گروه زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: afk5@yahoo.com)

(ORCID: 0009-0008-4824-7375)

شهلا شریفی: دانشیار گروه زبانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: sh-sharifi@um.ac.ir : نویسنده مسئول)

(ORCID: 0000-0001-8662-6335)

علی ایزانلو: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: ali.izanloo@um.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-2394-1992)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Ali Farkhonde Kalat: PhD student in the Department of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: afk5@yahoo.com)

(ORCID: 0009-0008-4824-7375)

Shahla Sharifi: Associate Professor, Department of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: sh-sharifi@um.ac.ir : Responsible author)

(ORCID: 0000-0001-8662-6335)

Ali Izanloo: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: ali.izanloo@um.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-2394-1992)